

درس پنجم

تاریخ ادبیات

متن درس «چنار و کدوبن» از ناصر خسرو است.
نویسنده‌ی «گلدان خالی»، «دمی» نام دارد و مترجم آن «نورا حق‌پرست» است.
حکایت «زیرکی» از کتاب «جوامع‌الحکایات» اثر «محمد عوفی» انتخاب و بازنویسی شده است.

معنی و مفهوم درس

چنار و کدوبن

پرسید از آن چنار که «تو، چند ساله‌ای؟» گفتا: «دویست باشد و اکنون زیادتی است»

بوته‌ی کدو از درخت چنار پرسید که تو چند ساله هستی؟ چنار پاسخ داد دویست سال دارم و اکنون این، عمر زیادی است.

خندید ازو کدو، که «من از تو، به بیست روز برتر شدم، بگو تو که این کاهلی ز چیست؟»

بوته‌ی کدو به او خندید و گفت که «من با گذشت بیست روز از جوانه زدن و رشد از تو برتر و بلندتر شدم جواب بده که علت این تنبلی چیست؟»

او را چنار گفت: که «امروز، ای کدو با تو مرا هنوز، نه هنگام داوری است

چنار به او گفت که «ای کدو اکنون، هنوز زمان داوری میان من و تو نیست.»

فردا که بر من و تو، وزد باد مهرگان آنکه شود پدید، که نامرد و مرد کیست»

فردا که باد پاییزی بر من و تو بوزد، در آن هنگام آشکار می‌شود که مرد و نامرد چه کسی است؟ (چه کسی برتر است؟)

زیرکی

بعد از مدتی بیامد و زر طلبید، باز نیافت و با هرکس که گفت، هیچ کس درمان ندانست.

بعد از مدتی آمد و طلایش را جست‌وجو کرد اما پیدا نکرد و با هرکس که درباره‌ی آن سخن می‌گفت هیچ کس راه چاره و درمان آن را نمی‌دانست.

حاکم از جمله‌ی طبیبان شهر پرسید: حاکم از همه‌ی پزشکان شهر پرسید.

حاکم کس فرستاد و آن مرد را طلبید و به نرمی و درشتی زر را پستند و به صاحب زر، باز داد.

حاکم کسی را فرستاد و آن مرد را به نزد خود طلبید (خواست) و به آرامی و تندی (آرامش و خشونت) طلا را پس گرفت و به صاحب آن بازگرداند.